تجلی توحید در نظام امامت



تجلی توحید در نظام امامت

نویسنده:

آیت الله شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ---------- ۵
تجلی توحید در نظام امامت ---------- ۶
مشخصات کتاب ---------- ۶
تجلی توحید در رسالات انبیا ---------- ۶
تجلی توحید در اسلام ---------- ۱۳
تجلی توحید در نظام امامت ---------- ۱۷
تجلی توحید در امامت حضرت مهدی ---------- ۳۱
تعلیقات ---------- ۳۷
تعلیقه اول ---------- ۳۷
تعلیقه دوم ---------- ۴۱
تعلیقه سوم ---------- ۴۷
تعلیقه چهارم ---------- ۵۷
درباره مرکز ---------- ۶۱

تجلی توحید در نظام امامت

مشخصات کتاب

سرشناسه: صافی گلپایگانی، لطف الله ۱۲۹۷ - عنوان و نام پدیدآور: تجلی توحید در نظام امامت/لطف الله صافی گلپایگانی. مشخصات نشر: قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۹. مشخصات ظاهری: ۷۶ ص. ۲۱/۵×۱۴/۵س م. فروست: سلسله مباحث امامت و مهدویت؛ ۱۲. شابک: ۸۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۳-۳۰۶-۷ وضعیت فهرست نویسی: فیپا یادداشت: چاپ قبلی: بنیاد بعثت موسسه الامام المهدی ۱۳۶۱. موضوع: امامت موضوع: توحید رده بندی کنگره: BP۲۲۳ /ص۲ت۳ ۱۳۸۹ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۵ شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۹۵۵۶۶

تجلی توحید در رسالات انبیا

تجلی توحید در رسالات انبیا

تجلّی توحید را در رسالت انبیا، به سه گونه می توان تحت بررسی قرار داد:

نخست، از جهت پایه بودن ایمان به خدا و عقیده به توحید، برای عقیده به نبوات و رسالت های آسمانی، که بدیهی است عقیده به توحید مانند زیر بنا، و عقیده به نبوّت وهر عقیده حق دیگر نسبت به آن، مانند رو بنا است. چنانکه کل عقاید حقّه و بینش هایی که انسان دارد، و برداشت هایش از مکتبهای مختلف نسبت به اخلاق و اعمال و روش زندگی و شکل نظاماتی که حاکم می شود، زیر بنا است. بنابر این با نداشتن بینش توحیدی، رسیدن به ایمان به نُبوات، طفره و محال است.

دوم، از جهت رسالت انبیا، که عمده و اساس آن دعوت به توحید و یکتا پرستی و پرورش موحّد و یکتا پرست می باشد.

قرآن مجید، رسالت پیامبران و کوشش وتلاش آنها را، در دعوت به توحید و تربیت افراد موحد، و ساختن جامعه توحیدی، وهمچنین مبارزه آنها را با مظاهر شرک و طاغوت پرستی، شرح داده و نشان می دهد که در طول تاریخ جهان، انبیا بودند که فطرت توحیدی مردم را

بیدار کرده، آنها را از پرستش طاغوتها نجات داده اند. چنانکه در این آیه می فرماید:

(ولقد بعثنا فی کل اُمه رسولاً أن اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت) [۱].

یکی از پیغمبران بزرگ که در قرآن مجید از او تجلیل شده است، حضرت ابراهیم، ابو الانبیاء علیه السلام است، که با شرک وبت پرستی نمرود و نمرودیان، به آن شکل بی سابقه وبی نظیر مبارزه کرد و افکار را علیه شرک وبت پرستی، و نمرود و طاغوت، بسیج کرد، واز قدرت طاغوتی نمرود نهراسید، وبا فریاد

(إنی بریء مما تشرکون) [۲] و

(وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض) [۳].

دلها را تکان داد، ومردم را به خودیت خودشان وبه فطرتشان باز گرداند.

این پیامبران، همه در کنار مستضعفان و محرومان جامعه بودند و استعباد و استبداد را محکوم می کردند، وبا فقرای مؤمنین همان روابط را داشتند که با اغنیای ایشان داشتند. و خلاصه زبانشان و دعوتشان و عملشان و ثروتشان همه از توحید و دواعی الهی ملهم بود، و زندگی موحدین را به همه درس می داد. در خوف و رجا و توکّل وعبادت ومحبّت؛ توحید در خوف، و توحید در توکل وعبادت ومحبت، اساس کارشان بود.

گفته نشود: چگونه دعوت انبیا به توحید، منطقی است با اینکه عقیده به نبوّت فرع عقیده به توحید است وبا گفته پیغمبران، اثبات وجود خدا و توحید او قابل توجیه نیست؟.

زیرا جواب داده می شود: دعوت انبیا دو بخش دارد. یک بخش آن مربوط به توحید وخدا شناسی واصل نبوّت عامّه وهمچنین دعوت به عناوین کلّی است، مثل راستی و امانت و عدالت و رحم و ترک ظلم و خیانت وغیر اینها از اموری که

عقل، حسن یا قبح آنها را درک می نماید. در این بخش، نقش انبیا تذکّر و استخراج فطریات وبه کار انداختن قوای عقلی و فکری بشر است. چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

«فبعث فیهم رسله وواتر الیهم أنبیائه لیستأدوهم میثاق فطرته، ویذکروهم منسی نعمته، ویحتجوا علیهم بالتبلیغ، ویثیروا لهم دفائن العقول [۴].

=«پس خدای تعالی پیغمبران خود را در بین آنان برانگیخت و ایشان را پی در پی می فرستاد تا عهد و پیمان خداوند را که جبلی آنان بود بطلبند وبه نعمت فراموش شده یادآوریشان کنند واز راه تبلیغ با ایشان گفتگو نمایند و عقل های پنهان شده را بیرون آورده به کار اندازند».

در این بخش، دعوت پیامبران متّکی بر عقل و فطرت است، واز کسی نمی خواهند که تعبّداً دعوت آنها را بپذیرد.

بخش دیگر دعوت انبیا، مربوط است به دعوت به رسالت خودشان روحیی که بر آنها نازل می شود، و تعیین مصادیق ظلم و خیانت و عدل و امانت و احکام و نظامات. در این بخش، طبعاً باید دعوت متوجّه کسانی باشد که به خدا وعالم غیب ایمان آورده باشند، ولذا در مسأله واجب بودن روزه می فرماید: (یا أیها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام...) [۵] =«ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته شد...» وهمچنین در موارد دیگر، که متجاوز از هشتاد مورد است.

ودر اینجا است که باید پیغمبر، دلیل صدق و بینه ای مثل معجزه داشته باشد.

بنابر این اشکال اینکه دعوت انبیا به توحید، «دور گونه» بوده و قابل توجیه نیست، مرتفع می شود.

سومین شکل تجلّی توحید در رسالت انبیا، اینست که دین، از جهت اینکه متضمن برنامه ها

و قوانین و احکام و نظامات مربوط به نواحی متعدّد زندگی بشر است، تحّقق دهنده توحید نظام و توحید قوانین می گردد، وآنچه در این توحید، اصل است اینست که بشر از جهت اینکه اجتماعی و مدنی الطبع است، واز جهات دیگر، نیازمند به قوانین و احکامی است، که عمل به آنها سعادت دنیا وآخرت وکمال مادّی و معنوی او را تأمین نماید. و کسی غیر از خداوند متعال صلاحیت وضع قوانین و احکام را ندارد. زیرا خدا است که بر کل افراد بشر وانس و جن و ملائکه، حتی انبیا و اولیا، ولایت دارد.

وبه عبارت دیگر، آنچه در صلاحیت جعل احکام ووضع قوانین و قواعد، شرط است، دو چیز است: یکی اینکه قانونگذار کسی باشد که عالم به تمام مصالح و مفاسد امور و نواحی جسم و روح و قوا و غرایز و نیازهای فردی واجتماعی مردم باشد، واز اینکه فایده ای از عمل به آن قوانین ببرد، منزّه باشد، و متّهم به داشتن غرض خاصّی در جعل قوانین نشود، ودر معرض این اتّهام هم نباشد.

بدیهی است، این صلاحیت را کسی غیر از خداوند متعال دارا نیست، که هم عالم به تمام مصالح و مفاسد است، واین انسان شناخته نشده را آفریده ومی شناسد، واز درون او و نهان او آگاه است، واز هر گونه نقص و غرض، چون غنی بالذّات و کامل بالذّات است، منزّه و مبرّا است.

دوم اینکه قانونگذار کسی باشد، که بر همه انسانها بالذّات ولایت داشته باشد، و اختیارش نسبت به انسان و تعیین برنامه امورش، از اختیار خود انسان، بیشتر باشد، و بلکه اختیار انسان، چه تکوینی وچه تشریعی،

به تکوین و تشریع او باشد. پر واضح است که چنین کسی نیز، غیر از خداوند متعال نیست که مالك وصاحب و خالق و رازق همه بشر وهمه مخلوقات است وهمه تحت ولایت مطلقه او هستند [۶]، وهمه احکام و تکالیف باید به وحی او و مستند به او باشد، و مداخله در این امور، مداخله در شؤون ربوبی، و استکبار و استعلا و خلاف توحید است. وبه همین جهت است که به حکم آیه کریمه: (قولوا آمنا بالله وما انزل الینا وما انزل الی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وما أُوتی موسی وعیسی وما أُوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین أحد منهم ونحن له مسلمون) [۷] باید به نبوت تمام انبیا، ایمان داشته باشیم. دعوت همه، دعوت به خدا بوده است، ودر جوهر و حقیقت، واحد بوده، وآن اسلام و تسلیم بودن در برابر خدا، و حکم و فرمان خدا، و قانون خدا است. امت پیغمبران در این دید، امت واحده هستند، (وان هذه امتکم امه واحده وأنا ربکم فاتقون) [۸] نسبت به همه آنها صادق است. یهودیت و نصرانیت واین گونه الفاظ، نمی تواند عنوان دعوت انبیا و معرّف آن باشد؛ چنانکه ایمان به موسی و عیسی اگر فقط ایمان به وحی باشد، که بر آنها نازل شده، واز مسائل نا معقول و باطلی که در تورات و اناجیل رایجه است منزّه باشد، بدون ایمان به رسالت حضرت خاتم الانبیا، اسلام نمی باشد.

پاورقی

[۱] همانا در میان هر امتی پیغمبری فرستادیم (تا به خلق ابلاغ کند) که خدای را پرستش کرده واز بتان و طاغوتها دوری گزینند. (سوره نحل، آیه۳۶).

[۲] از آنچه شریک

خدا قرار می دهید من بیزارم (سوره انعام، آیه۷۸).

[۳] همانا من با ایمان خالص روی به سوی خدائی آوردم که آفریننده آسمانها و زمین است. (سوره انعام، آیه۷۹).

[۴] نهج البلاغه، خطبه اول.

[۵] سوره بقره، آیه۱۸۳.

[۶] گفته نشود: «چگونه همه تحت ولایت او هستند؟ با اینکه خداوند در آیه۲۵۷ سوره بقره می فرماید: (الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا أولیاؤهم الطاغوت)«که دلالت دارد بر اینکه، خداوند سبحان فقط ولی مؤمنین است، و اولیای کافرین طاغوت می باشد». زیرا پاسخ داده می شود: ولایتی که برای خدا، بر هر چیز و هرکس ثابت است، عبارت است از قدرت ذاتیه وبی نهایت او، که در برابر آن، همه ممکنات خاضع و مطیع و منقاد هستند، و چنانکه در قرآن مجید آیه۸۳ سوره آل عمران می فرماید: (وله أسلم من فی السماوات والارض طوعاً وکرهاً) همه تسلیم اوامر تکوینی او می باشند و (إنما أمره اذا أراد شیئاً أن یقول له کن فیکون) (سوره یس، آیه۸۲) کلیه امور، طبق قضا و قدر او جاری است. این ولایت، همه را زیر پوشش خود گرفته و کسی نیست که بتواند از آن سرباز زند. که از جمله مظاهر و موارد ظهور این ولایت، اختیار داشتن بندگان است، که انسان نمی تواند اختیار نداشته باشد. چون داشتن اختیار، امری از امور تکوینی است، که انسان را در آن اختیار نیست، واو مختار است، چه بخواهد، وچه نخواهد. اینکه می گوئیم همه تحت ولایت مطلقه او هستند، مقصود این ولایت است؛ واما آن ولایتی که در آیه (الله ولی الذین آمنوا...) مراد است، علی الظاهر ولایت و تصرّف

در امور اختیاری عبـد است، که به صورت هـدایت و توفیق و وحی و دعوت انبیاء و امر و نهی و تکلیفات الهی و عنایات غیبی نسـبت به مؤمنین و کسانی که زمینه قبول و پـذیرفتن این ولایت را دارنـد، محقّق می شود، و نظیر ولایت موالی بر عبیـد، که با قبول اوامر و نواهی آنها، تحقق می یابد و عبد تحت نفوذ و تاثیر اوامر آنها، در عین اختیار خود، عمل می نماید.

در اینجا گاه ولایت، اثرش در عبد به حدّی می رسد که عبد سر تا پایش اطاعت و تجسم مراد مولی می شود، و حدیث قدسی معروف: «کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ولسانه الذی ینطق به ویده التی یبطش بها» در حقش صادق می شود، و قلبش مصـداق «انّ القلوب بین اصـبعین من أصابع الله یقلبها کیف شاء» (سـفینه البحار، ج۲، ص۲۹۵) می گردد، و دواعی او همه الهی می شود، و عامل مشیه الله می گردد.

در برابر این ولایت، ولایت شـیطان و طاغوت، و دعوت ها و اضـلالات ابلیسی است؛ که آن نیز، در محدوده امور اختیاری بشر وبه اختیار او انجام می پـذیرد، ومراتب مختلف دارد. تا آنجا که (أفرأیت من اتخذ الهه هویه) (سوره جاثیه، آیه۳۲) و (ختم الله علی قلوبهم وعلی سـمعهم وعلی أبصـارهم غشاوه): (سوره بقره، آیه۷) و (لهم قلوب لا ـ یفقهون بها ولهم آذان لا یسـمعون بها ولهم أعین لا یبصرون بها اولئک کالانعام بل هم أضل) (سوره اعراف، آیه۱۷۹) در حق او صادق می شود. تا حدّی که شیطان نیز به او می گوید: (إنی بریء منک) وهمه زمینه های خیر

و قبول حق، در او بی اثر شده، حامل اراده طاغوت، ودر ولایت کامل شیطان قرار می گیرد.

[۷] بگوئید که ما به خدا، وبه آن کتابی که بر پیغمبر ما وبه آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او، وموسی و عیسی وبه همه آنچه بر پیغمبران از جانب خدا نازل شده ایمان داشته و عقیده مندیم وبین هیچ یک از پیغمبران فرق قایل نشده و تسلیم فرمان او هستیم. (سوره بقره، آیه۱۳۶).

[۸] واین مردم همه یک دین دارند و متفق الکلمه هستند و یک امتند ومن یگانه خدای شما هستم پس از من بترسید. (سوره مؤمنون، آیه۵۲).

تجلی توحید در اسلام

تجلی توحید در اسلام

تجلّی توحید در اسلام، به قدری نیرومند و پر تلاءلو است، که اسلام و توحید، و موحّد و مسلم، مانند دو لفظ مترادف، مفهوم واحد یافته، وبه گفته بیگانگان مثل گوستا و لوبون عقیده توحید، تاج افتخاری است که در بین ادیان بر سر اسلام نهاده شده است. [۱].

اسلام، دین خدا است، دین توحید است ودین همه پیغمبران و پیروان راستین شان دین حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم است. نه برای دین حق اسمی بهتر از این اسم می توان یافت، ونه برای بشر، واقعیت و اصالتی اصیل تر و عالیتر از مفهوم این اسم. واین از قضایایی است که می گویند: «قیاساتها معها» دلیلش با خودش می باشد، وخودش دلیل خودش است.

دین حق غیر از اسلام، به حق نخواهد بود، وهر تعبیر دیگر که از دین حق بشود، اگر مفهومش، مفهوم کلمه «اسلام» یا کلماتی که در لغات دیگر با آن مترادفند،

نباشـد، دین حق نیست. خدا واحد است، ودین حق واحد است، وآن اسـلام است که در مفهومش هیچ گونه دوگانه خواهی و دوگانه پرستی و شـرک نیست. تسلیم خدا بودن، و فرمانبردار وفرمان پذیر بی قید و شرط او بودن، هم به اعتقاد وهم به عمل، اسـلام است. برای انسان هم، عالی تر از این، مقام و مرتبه ای نیست و کمالی از این بالاتر نمی شود. لـذا خداونـد متعال پیغمبر جلیل خود حضـرت خلیل علیه السلام را در قرآن مجید مسلم خوانده است، واز پسران یعقوب حکایت می فرماید که در پاسخ پـدرشان که در هنگام در گـذشت از این جهان، به آنها گفت: (ما تعبـدون من بعدی) گفتند: (نعبد الهک واله آبائک ابراهیم واسمعیل واسحق الهاً واحداً ونحن له مسلمون). [۲].

بنابر این اگر چه اسـلام، عنوان و نام و رسالت دعوت حضـرت خاتم الانبیا صـلی الله علیه و آله و سـلم می باشد وپس از ظهور آن حضـرت، بر غیر آنچه آن حضرت به آن رسالت داشته، صحّت اطلاق ندارد، اما این نامگذاری و حصر عنوان اسلام به این دین، برای این است که اسـلام خالص است، و اسـلام هیچکس، جز به تسـلیم در برابر این دین و پـذیرفتن احکام و محرمات و واجبات آن محقق نمی شود، و یکی از شواهد بر خاتمیت این دعوت و بقای آن تا روز قیامت اینست که در عصری که مفهوم اسـلام مجهول و ناشـناخته مانـده بود و نامهـا و عنوانها وبر چسب های ناجور، به ادیانی که سابقه الهی و حقانیت داشـتند، زده بودند، ونه فقط این نامها نارسا و معرّف حقیقت آنها نبود، بلکه

با اسـلام مغایر و منافی بود، در چنین زمانی، این دعوت بر اساس وحی الهی، اسلام را به جهانیان عرضه کرد، و صریحاً در مثل آیه (ومن یبتغ غیر الاسـلام دینـاً فلن یقبل منه) [۳] و آیه (إن الدین عند الله الاسـلام) [۴] اسـلام را یگانه راه نجات اعلام کرد. ودر آیـاتی مثـل (فلاـ وربـک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شـجر بینهم ثم لا یجـدوا فی أنفسـهم حرجاً مما قضـیت ویسـلموا تسلیماً) [۵] و آیه (ومـا کـان لمؤمن ولا مؤمنه اذا قضـی الله ورسوله أمراً أن یکون لهم الخیره من أمرهم) [۶] و آیه (ومن یسلم وجهه الی الله وهو محسن فقد اسـتمسک بالعروه الوثقی) [۷] و آیه (ومن أحسن قولاًـ ممن دعـا الی الله وعمل صالحاً وقال اننی من المسلمین) [۸] و آیـات دیگر، ویژگیهـا وآثـار وجلوه هـای اسـلام و حقیقت دین را به نحوی که هیـچ تعلق و وابسـتگی به گروه و نژاد و منطقه ای نداشـته باشـد، و اصول و فروع آن فطری و خرد پسـند، ودر همه ازمنه و اعصار، وحدت دینی را تأمین نمایـد، روشن فرمود؛ که پس از چهـارده قرن، یگـانه بیـان کامـل و جـامع وبی بـدیل، دین حق است، والی الابـد هم بی بـدیل خواهـد بود. همه بایـد به این دین بگرونـد وهمه بایـد نـدای وحـدت سـر دهنـد و اسـلام را که عـالی ترین و کامل ترین طرح وحـدت اسـت، بپذیرنـد، و شـعارهای وحـدت (انّ أکرمکـم عنـد الله أتقیکـم) [۹] =«همانـا گرامی تریـن شـما، نزد پروردگـار پرهیزکار وبا پرواترین شما است». و «الناس کلهم بنو آدم وآدم خلق من التراب ولا فضل لعربی علی عجمی ولا عجمی علی

عربی ولاـ أحمر علی أبیض ولاـ أبیض علی أحمر الاـ بالتقوی [۱۰] =همه مردم فرزنـد آدمنـد و آدم از خاک خلق شـده و هیچ فضل و برتری بر هیـچ عربی نسـبت به عجمی وبر هیـچ عربی وبر هیچ سـرخ پوستی به سـفید پوستی، وبر هیچ سـفید پوستی به سرخ پوستی نیست مگر به تقوا». را سـر دهنـد، وزبـان حال و مقال همه مردم جهان، از هر نژاد، واهل هر قاره و شـهر و روسـتا، این باشد:

الصین لنا والعرب لنا

والهند لنا والکل لنا

أضحی الاسلام لنا دینا

وجمیع الکون لنا وطنا

توحید الله لنا نور

أعددنا الروح له سکنا

پاورقی

[۱] تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص۱۴۲.

[۲] (حضـرت یعقوب هنگام مرگش به پسـران خود گفت:) بعد از من چه کسـی را می پرستید گفتند خدای تو وخدای پدران تو ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که معبود یگانه است وما مطیع فرمان او هستیم. (سوره بقره، آیه۱۳۳).

[۳] هر کس غیر از اسلام دینی را اختیار کند هرگز از او پذیرفته نیست. (سوره آل عمران، آیه۸۵).

[۴] همانا دین (پسندیده و پذیرفته شده) در نزد خدا اسلام است. (سوره آل عمران، آیه۱۹).

[۵] نه چنین است قسم به خـدای تـو که اینـان به حقیقت اهـل ایمـان نمی شونـد مگر آنکه در خصومت و نزاعشـان تنهـا تو را حاکم کنند و آنگاه هر حکمی که بکنی هیچ گونه اعتراض در دل نداشـته و کاملاً از جان و دل تسلیم فرمان تو باشند. (سوره نساء، آیه۶۵).

[۶] هیچ مرد وزن مؤمن را در کاری که خدا و رسولش حکم کنند اراده و اختیاری نیست. (سوره احزاب، آیه۳۶).

[۷] وهر کس روی تسلیم و رضا به سوی خدا آورده و

نیکوکار باشد چنین کسی به محکم ترین رشته الهی چنگ زده. (سوره لقمان، آیه۲۲).

[۸] چه کسی در جهان، از آن کس که خلق را به سوی خدا خواند و نیکوکار گردید وهمی به عجز و لابه گفت که من تسلیم خدایم، بهتر و نیکوکار تر است. (سوره فصّلت، آیه۳۳).

[۹] سوره حجرات، آیه۱۳.

[۱۰] الدر المنثور، ج۶، ص۱۱.

تجلی توحید در نظام امامت

تجلی توحید در نظام امامت

امـامت و رهبری نیز در ابعـاد متعـدّدی که دارد، شـعاع و شـعبه عقیـده توحیـد است وبه آن اسـتناد دارد، و چنـانکه از آیه (انی جاعلـك للنـاس امامـاً) =(وقـتی خداونـد ابراهیم را امتحـان کرد، فرمود:) «من تو را به به پیشوائی خلق برگزینم». [۱] و آیـه (انا جعلنـاك خلیفه فی الارض) [۲] =«همانـا مـا تو را در زمین، مقام خلافت دادیم». اسـتفاده می شود، امامت با تمام ابعاد عمیق و ارزنـده ای که دارد، که از جمله خلافـت و جانشـینی در ارض و زمامـداری و مـدیریت امور عـامّه و حکومت کردن بین مردم است، فقط از سوی خـدا وبه نصب و تعیین او است، و کسـی با خـدا در آن حق مشارکت ندارد. [۳] و اصالت توحیدی امامت از اینجـا معلوم می شود که بر حسب عقیـده توحیـد، حکومت و ولاـیت و مالکیت حقیقیه مطلقه، مختص به خـدا است وحق و حقیقت این صـفات فقط برای او ثابت است که «هو الولی وهو الحاکم، وهو السـلطان وهو المالك و ألا له الخلق والامر ویفعل ما یشاء ویحکم ما یرید» و هیچکس در عرض خدا، حتی بر نفس خود، نه سـلطنت و ولایت تکوینی دارد، ونه ولایت تشریعی؛ تا چه رسد به اینکه بر

دیگری ولایت یا حکومت داشته باشد، یا مالک امر او باشد. بنابر این، هر حکومتی که از جانب خدا وبه اذن او نباشد، طاغوتی، و مداخله در کار خدا و حکومت خدا است. وهر گونه پذیرش و فرمانبری از آن، پذیرش از فرمان طاغوت، و حرکت در جهت مخالف دعوت انبیا است، که در قرآن مجید در مثل این آیه بیان شده است:

(ولقد بعثنا فی کل امه رسولاً أن اعبدوا الله واجتنبوا الطاغوت). [۴].

نظر به اینکه مفهوم طاغوت، چون اعم است، شامل فرمان روایان مستبد، و حکومتهای غیر شرعی و طغیانگر نیز می باشد.

همچنین، هر ولایتی باید از جانب خدا و مستند به خدا باشد، حتی ولایت پدر بر فرزند صغیرش، و ولایت شخص بر نفس و مال خودش و ولایت فقیه در عصر غیبت امام عصر علیه السلام [۵] و ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وامام علیه السلام همه باید از جانب خدا باشد، وهر ولایتی از جانب او نباشد، هیچ اعتبار و اصالتی ندارد، واگر خدا پدر را بر فرزند صغیرش ولایت نداده بود، ولایت بر او نداشت، واگر شخص را بر خود و مالش ولایت نداده بود یا مالکیت او را بر آنچه حیازت کرده یا زمینی که آن را احیا و آباد کرده یا به هر سببی از اسباب تملّک، مالک شده، مقرر نفرموده بود، ادّعای مالکیت او، ادّعای مالکیت در ملک خدا بدون اذن او بود. [۶].

البته این ولایت های شرعی از هر نوعش که باشد، بی مصلحت نیست و ریشه فطری دارد. و تشریع بر طبع فطرت واقع شده است. اما همین امور فطری هم،

بدون امضای خداوند متعال در عالم تشریع معتبر نیست.

بناء علی هـذا چون حکومت و ولایت اختصاص به خدا دارد، غیر از خدا دیگری نمی تواند در آن مداخله کند، مگر به اذن او ودر حدود تشریع و دستور او. بدیهی است که این ولایت و حکومت و مالکیت که برای بعضی بندگان به اذن خدا اعتبار می شود، اعتباری و قرار دادی بوده و حقیقی نیست، لذا به عزل و اسباب دیگر، قابل زوال و انتقال است. این ولایت از نوع ولایت و حکـومت الهیه نیست، چـون حکـومت و ولایـت خـدا حقیقی وخـود به خود و دائم و ابـدی است و مقتضـای ارتبـاط و تعلق مخلوق به خـالق، حکـومت و ولایـت و مـالکیت حقیقی خـالق است. مخلـوق، هویتش مملوکیت و نیازمنـدی وفرمـان پـذیری وعنایت خواهی است. نه مملوکیت بنـده و تحت ولایت خدا بودن او قابل اینست که از او سلب شود، چون ذات او، هویتش و واقعیتش همین است؛ ونه مالکیت و حکومت و ولایت خدا بربندگانش قابل سلب و اعطاء و انتزاع است.

بنـا بر آنچه گفته شـد، نظـام امـامت و خلافت و ولایت بایـد از جـانب خـدا و انفاذ واجرای ولایت و حکومت خـدا باشـد، تا حکومت، شرعی واطاعت از اوامرش واجب باشد. وبه این ترتیب است که هرگاه از جانب ولی امر علیه السلام یا هریک از مجتهدین جامع الشرایط، که در عصر غیبت نیابت عامّه دارند، حکمی صادر گردد و مخالفت آن شود، در حکم استخفاف به حکم خدا وردّ بر امام علیه السلام خواهد بود، با این تفاوت که در فرمان علما و فقها به حکم «لا طاعه لمخلوق فی

معصـیه الخالق =برای هیـچ فردی، در معصـیت خـدا، اطاعت از فرد دیگر نیست» اگر حکم به معصـیت باشـد، اطاعت فرمان به معصیت، موضوع پیدا نمی کند و حدیث شریف «لا طاعه لمخلوق فی معصیه الخالق» به اطاعت از پیغمبر وامام نظر دارند.

این نظـام امـامت در بعـد حکومتی و ولا-یتش، بر عکس آنانکه می گوینـد نظام حکومت بایـد از پائین به بالا باشـد و اساس و قاعده آن را شوراهای روسـتائی می شمارند، نظام از بالا به پائین را معین کنند، یا پائینی ها باید تابع تصمیم و نظرات بالائی ها باشند، و شورای وزارتخانه ها بر شوراهای استانها، و استانها بر شهرها، و شهرها بر بخشها و روستاها حاکم باشند، یا اینکه یک نفر مثـل نظامـات اسـتبدادی به نام شاه وامیر و پیشوا و خان در بالا بنشـیند، وهر چه هو می کنـد، فرمان دهـد و خود را بر مردم تحمیل نماید. هیچ یک از اینها نیست.

نظام اسلام که همان نظام امامت و حکومت شرعی است، نه حکومت از پائین به بالا است [۷]، ونه فرمان روائی از بالا به پائین است، بلکه نظـام خـدا است که همه در آن، مجری احکـام خـدا می شونـد، و حکـومت و امـارت، چنـانکه امیر المـؤمنین علیه السـلام در پاسـخ ابن عبـاس فرمود، وسـیله اقـامه حق، و دفع باطـل است واگر از این حـد واین شـعار که اقامه حق، و دفع باطل است، خارج باشد، نه حکومت شرعی است و نه اطاعت از آن واجب است.

در این نظام همه متصدیان امور در اجرای احکام خدا مسؤولند، و هیچ مادونی از ما فوق، در تخلّف از قانون، و قانون شکنی،

و معصیت خدا، نباید اطاعت کند، و هیچ مقامی، حتی شخص خلیفه، نمی تواند از مردم توقعی غیر از عمل به احکام الهی و اطاعت از قانون داشته باشد.

در این نظام برای به دست آوردن مقامات، چنانکه در نظامات دیگر انجام می شود، بین اشخاص مسابقه و مزاحمت نیست واگر کسی برای کسب علوّ و برتری شخصی یا گروهی، بخواهد مقامی را به دست آورد، صلاحیت آن مقام را ندارد.

در این نظام، مقام، تعهّد و تکلیف آور است و هر چه مقام انسان حسّاستر و حدود قلمرو آن وسیع تر باشد، مسؤولیت و تکلیفش بیشتر می شود، و ارزش صاحب هر مقامی به میزان خلوص نیت، و حسن معامله ای است که در عمل داشته باشد. بسا که یک رفتگر برای حسن نیت و خلوصی که در کار خود دارد و مراقبتی که برای خدا در انجام وظیفه نشان می دهد، از حاکم شهر و والی استان شریف تر و در درگاه خدا عزیزتر باشد.

در این نظام همانطور که «عدی بن حاتم» در وصف امیر المؤمنین علیه السلام به معاویه گفت: «لا یخاف القوی ظلمه ولا ییأس الضعیف من عدله»: هیچکس و هیچ نیرومندی از ستم او نمی ترسد، که از سر خشم و احساسات، او را بیش از کیفر قانونی کیفر دهد؛ و هیچ ضعیفی از عدالت او مأیوس نمی شود که به ملاحظه قوی، حق ضعیف را از او نگیرد. چنانکه علی علیه السلام فرمود:

«الذلیل عندی عزیز حتی آخذ الحق له والقوی عندی ضعیف حتی آخذ الحق منه =ذلیل، پیش من عزیز است تا اینکه حق را (از ظالم) برایش بگیرم، و قوی،

پیش من ضعیف است تا اینکه حق (ضعیف ها) را از او بگیرم». [۸].

و بالاخره، این نظام امامت است که تبلور عقیـده توحیـد در آن ظاهر می شود، و جامعه بی امتیاز توحیدی [۹]، و امت واحد، و دین واحد و قانون واحد و حکومت واحد، و جهانی و همیشه نو و مترقّی اسلام را، تحقّق می بخشد.

چنـانکه از بعضـی روایات که در تفسـیر آیه کریمه (فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحاً ولا یشـرک بعباده ربه أحـداً) [۱۰] اسـتفاده می شود، شـرک نور زیـدن به عبادت خدا، این است که نظام دیگری را غیر از نظام امامت، که نظام الهی است، نپذیرد، و برای ائمّه: که این ولایت را دارند، شریک قرار ندهد.

از جمله در تفسیر عیاشی، روایت شده است از حضرت صادق علیه السلام که از آن حضرت سؤال شد از این آیه، فرمود:

«العمل الصالح المعرفه بالائمه، ولا یشـرک بعباده ربه أحداً التسلیم لعلی علیه السلام لا یشرک معه فی الخلافه من لیس ذلک له ولا ـ هو من أهله =«عمـل صالـح»، معرفت ائمه است «و شـریک در عبـادت پروردگارش قرار ندهـد احـدی را» تسـلیم علی علیه السلام بودن، کسی را که خلافت برای او نیست و اهل آن نمی باشد. با او (علی علیه السلام) شریک قرار ندهد».

واز تفسـیر علی بن ابراهیم قمی، از حضـرت صادق علیه السـلام روایت شـده است که در تفسـیر «ولا یشـرک بعباده ربه أحـداً» فرمود:

«لا یتخذ مع ولایه آل محمد صلوات الله علیهم غیرهم و ولایتهم العمل الصالح، من أشرک بعباده ربه فقد أشرک بولایتنا، وکفر بها، وجحد أمیر المؤمنین علیه السلام حقه و ولایته =با ولایت

آل محمـد صـلوات الله علیهم ولاـیت غیر ایشان را نگیرد، و ولایت ایشان عمل صالـح است؛ کسـی که شـرک ورزد به عبادت پروردگـارش، پس به تحقیق شـرک ورزیـده است به ولاـیت ما و کافر به آن شـده و جاحـد ومنکر حق و ولایت امیر المؤمنین علیه السلام شده است».

از آنچه در این گفتـار بیـان شـد، معلوم گردیـد که: امـامت نیز مثل نبوّت از اموری است که به نصب و جعل الهی می باشـد و نصب آن فقط حق خدا است که بر حسب حکمت و دلائل عقلیه محکم، مثل قاعده لطف، لازم است.

و خلاـصه این است که تصـرّف در امور عـامّه و رتق و فتق امور و حـلّ و فصل کارها و إعمال ولایت بر خلق الله، اگر چه یک نفر هم باشـد، تصـرّف در سـلطنت الهی و ملک خـدائی است که بایـد به اذن خـدا باشد؛ چنانکه بر حسب آیات قرآن مجید و احادیث متواتر که از طریق شیعه و سنی روایت شده است، در امّت، این برنامه انجام شده و به توسط حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سـلم نظام امامت به مردم ابلاغ شده و «اولوا الامری» که تا روز قیامت عهده دار این منصبند و دوازده نفرند، به امّت معرفی شده اند.

بنا بر این صحّت روش و برنامه ای که شیعه در نصب امام معتقد است، برای کسی که به توحید ایمان دارد، نیاز به دلیل ندارد؛ زیرا در مشـروعیت امامت و ولایت باذن الله و به نصب الهی جای هیچگونه تردیـدی نیست. فقط، سؤالی که پیش می آیـد این است که اولاً اذن خدا وجود

دارد یا نه؟ و ثانیاً چه افراد و شخصیت هائی مورد این عنایت الهی شده اند؟

سؤال اول پاسخش از بیانات گذشته معلوم شد، که با توجه به اینکه مجوّز شرعی برای مداخلات خودسرانه و غیر مستند به خدا در بین نیست، وبا توجه به اینکه مسئله نظام و برنامه اداره امور و زمامداری، امری نیست که قابل تعطیل و بی نظم و ترتیب باشد، و نیز با توجه به اینکه وجود برنامه پشتوانه دار و مشروع و مستند به خدا در آنچه که مقصود از آفرینش بشر است، دخالت عمده دارد، حتماً از جانب خدا نظام اکمل واتمّ پیشنهاد و تعیین شده است و امکان ندارد که در دینی مثل اسلام، که حتی از بیان مستحبّات و مکروهات در موارد جزئی، کوتاهی نشده، نسبت به چنین امر بزرگی با نقش و اثری که در اجرای احکام و حفظ مصالح عباد و رعایت حال مستضعفان و محرومان و سیر خلق به سوی خدا دارد، کوتاهی شود.

حاشا و کلاّ که از صاحب شریعت با آن همه عنایت که به تربیت بندگان خود دارد و از هدایت های تشریعی و تکوینی در هر قسمت دریغ نفرموده، در چنین امری آنها را از رحمانیت و رحیمیت و ربّانیت و فیاضیت خود محروم فرماید.

حاشا وکلاّ چگونه ممکن است پیغمبر در چنین امر بزرگی که در تمام شؤون امّتش دخالت دارد، برنامه و دستور جامعی نداده و امّت را حیران و سرگردان گذارده باشد، و مع ذلک بفرماید:

«قد ترکتکم علی البیضاء لیلها کنهارها لا یزیغ بعدی عنها إلا هالك [۱۱] =شما را ترک کردم در راهی روشن و واضح که شبش

مانند روز آن است؛ از آن منحرف نمی گردد مگر هلاک شونده».

از این حدیث می فهمیم که ارشادات و تعالیم پیغمبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم همه تاریکی ها و تحیر ها را از میان برده است، و اگر امری مثل امر خلافت و امامت را مهمل گذارده بود، این حدیث شریف نامفهوم بود؛ بلکه اگر امر امامت غیر مشخّص و بی برنامه مانده بود، با آن تأکیدی که در معرفت امام، شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است، آیه کریمه (الیوم أکملت لکم دینکم وأتممت علیکم نعمتی) [۱۲] =«امروز دین شما را برای شما کامل کرده و نعمتم را بر شما تمام نمودم». شأن نزول پیدا نمی کرد.

واما سؤال دوم، پاسخش اینست که از احادیث کثیره متواتره استفاده می شود که تبلیغ این موضوع از آغاز بعثت و سال سوم و هنگام نزول آیه شریفه (وأنذر عشیرتک الاقربین) [۱۳] =«قوم و خویش نزدیکت را بیم ده». تا بیماری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ارتحال آن حضرت به رفیق اعلی، در مناسبات و فرصت های متعدد انجام شده و نظام رهبری مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشخّص و معین گردید.

علاوه بر اینکه هر شخص منصف اگر به کتاب های تاریخ و تفسیر و حدیث و کلام و فِرَق مسلمین و اسرار افتراق آنها مراجعه نماید، تصدیق می کند که هیچ یک از نظاماتی که بعد از پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سلم عهده دار امور مسلمین شدند، این خصیصه را که شرعیت آنها

را بتوانـد مسـتند به وحی و تنصـیص رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم دانست، نداشـتند؛ هر چنـد بعـد از وقوع، دیگران خواسـتند برای مشـروعیت آن، دلائلی بسازند، این تلاشـها جایگیر نشد؛ که حتّی در مثل زمان ما که جهان اسـلام به ضررهای جـدا بـودن دین از سـیاست پی برده و آمـاده این می شود که دین را در همه نواحی زنـدگی سیاسـی و اجتمـاعی و اخلاقی و اقتصادی و فرهنگی و غیرها حکومت دهد افرادی مثل «عبدالکریم خطیب» که از نویسندگان معروف اهل سنّت و صاحب آثار و تألیفات متعدد است، در ضـمن بررسـیهای خود راجع به خلافت و امامت، نظامهای گوناگونی را که در عالم اسـلام به وسیله افراد و مکتبهای معارض با اهل بیت پیغمبر صـلی الله علیه و آله و سـلم حکومت یافت بررسی کرده، و دلائل شرعی بودن آنها را تحت دقّت و مطالعه قرار داده، به این نتیجه می رسد که برای مسئله امامت و خلافت، در اسلام طرح و پیشنهادی نیست و به خود مردم واگـذار شده، و در این مسـئله دین از سـیاست جدا است! و در واقع نظر می دهد رژیم هایی که بر امور مسـلمین در طول چهارده قرن مستولی شده و از این به بعد روی کار بیایند، باید به واسطه خود مردم انتخاب شوند.

نظر دیگر از اهل سـنّت این است که هر کس مسـلط شد و زمام امور را به دست گرفت، باید از او اطاعت کرد؛ که در حقیقت نظر به شرایط و صفات حاکم و عدالت و فسق او نیست، بلکه اوامری که در کتاب وسنّت راجع

به اطاعت از والی و حاکم وارد شده است، نظر به مطلق حکّام دارد؛ و این نظر مطابق است با روشی که تقریباً در طول چهارده قرن بر مسلمین حکومت داشت.

ما در این مقاله، در مقام بررسی نظرات و ردّ آنها نیستیم. فقط این نکته را تذکر می دهیم که مسأله فقدان دلیل قانع کننده بر صحّت و مسروعیت نظاماتی که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روی کار آمدند، امثال عبدالکریم خطیب را بر این داشته که بگویند اصلاً اسلام در موضوع نظام و رهبری امور عامّه و سیاست جامعه، پیشنهاد و نقشه ای ندارد و این خود مردم هستند که باید این موضوع را حل نمایند؛ که بنا بر این نیز آقای عبدالکریم خطیب تحت سؤال قرار می گیرد که این مردم که باید این مشکل را حل نمایند، کیستند و برنامه و نظام مداخله مردم در این کار را چگونه و چه کس باید معین نماید؟ و آیا با اینکه در اسلام حکومت واحد است، و حکومتهای متعدد مبنای اسلامی ندارد، با جمعیت حدود هزار میلیون نفوس، چگونه باید رهبر این نظام معین شود؟ آیا حکومتهای کنونی و تجزیه ای که در عالم اسلام است، چگونه قابل توجیه است؟ و آیا معرفت امام وقت، که بر حسب روایات شیعه و سنی واجب است، چگونه امکان پذیر است؟ و کدام یک از این دهها حاکم و امیر و شاه و رئیس جمهور، امام می باشند؟ و در این عصر چه کسی را باید به عنوان امام و ولی امر شناخت؟ و نسبت به گذشته کدام یک از افرادی

که بر امور مسلمین سلطه پیدا کردند، مردمی بودند؟ واگر خلیفه ای، خلیفه بعد از خود را تعیین کرد، بر چه اساسی است؟ و شورای شش نفری، و بالاخره وضعی که تا انقراض عثمانی ها بر قرار بود، کجایش مردمی بود؟ و پرسش های دیگر از این رقم.

بدیهی است که جواب قانع کننده ای نخواهید شنید. تنها نظامی که می تواند پاسخگو به این پرسشها و پرسشهای مشابه باشد، نظام امامت است.

واگر کسی بگوید: صحیح است که مشروعیت جزء جوهر و هوّیت نظام امامت است، اما آنان که بر این اصل نگرویده اند، جواز حکومت بر اساس نظامهای گوناگون دیگر را «اصاله الاباحه» ثابت کرده و می گویند: اگر ما شک در جواز دخالت در امور ولایتی و مربوط به جهات عامّه و مصالح عموم داشته باشیم، با این اصل اباحه، آن ثابت می شود، و همچنین در سائر ولایت ها، اگر فقیه یا ولی صغیر یا هر صاحب سلطه و قدرتی شک در جواز بعض تصرّفات و مداخلات نمود، با اصاله الاباحه، مباح بودن آن ثابت می شود.

جواب گفته می شود که: اصاله الاباحه در موضوعات مربوط به خود مکلّف، مثل استعمال دخانیات یا خوردن گوشت فلان حیوان در صورتی که تذکیه آن محرز باشد، یا پوشیدن فلان لباس، حاکم است. اما جواز اموری که مربوط به دیگران و امر و نهی و مداخله در کارهای آنها است، و متضمّن الزام به انجام کاری یا ترک کاری باشد، با اصاله الاباحه ثابت نمی شود. بلکه در این گونه امور به دلائل متعدّد، «اصاله الخطر»، یعنی ممنوعیت مداخله، اجرا می شود. علاوه بر اینکه آثار

وضعیه این مداخلات نیز به مقتضای اصل، بر آن مرتّب نخواهد شد و بالاخره با این بیان، مشروعیت نظام ثابت نمی شود، و وجوب اطاعت دیگران از آن ثابت نخواهد شد.

و خلاصه کلام این است که: یگانه نظام توحیدی که بر حسب آیات و احادیث معتبر، مستند به خداوند یگانه است، نظام امامت است که «مجعول من الله» و از جانب خدا بر قرار شده و تا قیام قیامت متّصل و مستمر خواهد بود.

پاورقی

[۱] سوره بقره، آیه۱۲۴.

[۲] سوره ص، آیه۲۶.

[۳] در بیان این مطلب، رجوع شود به تعلیقه «۱».

[۴] ترجمه و آدرس آیه در اول گفتار اول گذشت.

[۵] ولایت فقیه در عصر غیبت برای فقیه، مثل ولایت پدر بر فرزند صغیرش نیست که بالاصاله جعل شده وعصر حضور وغیبت در آن تفاوت نداشته باشد، بلکه ولایت فقیه بنابر بعض مبانی، آنانکه قائل به آن در عصر غیبت می باشند، نظیر اذن ها و ولایت هائی است که از جانب امام علیه السلام در عصر حضور، به اشخاص معین داده می شد؛ با این تفاوت که در عصر غیبت به طور عام، وبه کسانی که معنون به عنوان فقیه و عارف به حلال وحرام شرع باشند، عطا شده است. بنابر این، ولایت جدّ پدری وپدر بر فرزند صغیر، قابل عزل و تغییر نیست، به خلاف ولایت و نیابت خاصّ که هر وقت امام بخواهد، شخص منصوب را معزول، و دیگری را به جای او نصب می نماید، وبه خلاف ولایت عامّه فقها که در هنگام ظهور وحضور، خود به خود منتفی می شود.

[۶] رجوع کنید به تعلیقه «۲».

[۷] قابل توجه است، آنان که این روشهای حکومت

را برای فریب توده ها، مطرح می کنند وبا بوق و کرنا آن را تبلیغ می نمایند، هرگز به توده های روستائی و مستضعف اجازه نمی دهند که جز در خطی که بالاها، وبه اصطلاح رهبران حزب، تعیین می نمایند، شورائی تشکیل دهند، و مثل یک انسان آزاد و حیوان زبان بسته، نظری اظهار نمایند. اگر در شکل ظاهر از شورای روستائی به شورای بخش و شهر و استان و کشور می رسند، در واقع از بالا به پائین است و دیکتاتوری «پرولتاریا» به مراتب از دیکتاتوری های استبدادی قرون وسطی بدتر، واز جهت کوبیدن کرامت و شرف و حقوق و آزادی انسان، خطرناک تر است. سالها است، و بلکه متجاوز از نیم قرن است، که محرومان و مستضعفان جهان و ملل به اصطلاح عقب مانده را با الفاظی مثل دموکراسی و حکومت مردم بر مردم و حقوق بشر، و صلح وهم زیستی مسالمت آمیز، و مبارزه با استثمار و عدالت اجتماعی، و آزادی عقیده، ونظام به اصطلاح شورائی، فریب داده، وهر یک از دو ابر ستمگر شرق و غرب، تحت یکی از این عناوین، استعمار و استکبار، خود را در مناطق مختلف توجیه کرده، دنیا را غارت نموده، مردم محروم و شرافت و حقوق انسانی آنها را در مثل فلسطین و قدس عزیز، افغانستان و لهستان، واریتره و فیلیپین و عراق و سودان، و اردن وغیر، فدای مطامع پلید و توسعه طلبی های خود می نمایند.

[۸] نهج البلاغه، خطبه۳۷.

[۹] رجوع شود به تعلیقه «۳».

[۱۰] پس هر کس به لقای پروردگارش امیدوار است باید نیکو کار شده و هرگز در پرستش خدا احدی را با

او شریک نگرداند. (سوره کهف، آیه ۱۱۰).

[۱۱] المجازات النبویه، حدیث۳۵۹، ص۴۴۲.

[۱۲] سوره مائده، آیه۳.

[۱۳] سوره شعرا، آیه۲۱۴.

تجلی توحید در امامت حضرت مهدی

تجلی توحید در امامت حضرت مهدی

امروز شاه انجمن دلبران یکی است دلبر اگر هزار بود دل بر آن یکی است

دیدگاه عاشقان تماشای این تجلّی، و منتظران حقیقی ظهور، و مشتاقان درک فیض حضور، به قدری وسیع و پر دامنه است، که هر چه ببینند و بیندیشند، عشق و شوقشان بیشتر و وسعت و امتداد دیدگاهشان افزونتر می شود.

علاوه بر آنکه مصدر امامت (چنانکه در گفتار سوم بیان شد) مصدر توحیدی و اصطفا و اجتبا و گزینش الهی است، و هر امامی در عصر خود، در تصرّف در امور و استقلال به رتق و فتق، واحد و بی شریک است، در هنگام ظهور حضرت بقیه الله أرواحنا فداه برای اینکه از نعمت وجود امام، بیشترین استفاده ممکن برده شود، شرایط لازم فراهم می شود، و موانع ظهور و فعلیت یافتن شؤون و ابعاد امامت، که در عصر سائر امامان: و عصر غیبت خود آن حضرت وجود دارد، مرتفع می گردد؛ اسماء حسنای الهی مثل «الولی» و «العادل» و «الحاکم» و «السلطان» و «المنتقم» و «المبیر» و «القاهر» و «الظاهر» بطور بی سابقه ای متجلّی خواهد شد، و به عبارت دیگر آن حضرت مظهر این اسماء و کارگذار و عامل خداوند متعال می باشد، و مقام خلیفه الهی او در این ابعاد، ظهور عملی و فعلی خواهد یافت.

همه این شؤون الهی که امام علیه السلام تجسّم ظهور آن خواهد بود، و خدا به حکمت بالغه خود به توسط آن حضرت تحقّق می بخشد، اصالت توحیدی دارد و به اذن

خدای یکتا و فرمان او انجام می پذیرد.

و از جمله اموری که تجلّی توحید را در ظهور حضرت مهدی علیه السلام روشن می سازد، این است که اهداف توحیدی اسلام مثل وحدت حکومت و نظام، وحدت قانون، وحدت دین، و وحدت جامعه، به وسیله آن حضرت تحقّق می یابد. همان گونه که در احادیث وارد شده است، خدا خاور و باختر جهان را به دست آن حضرت فتح می نماید؛ چنانکه در روایت معروف «جابر» است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«ذلک الذی یفتح علی یدیه مشارق الارض ومغاربها [۱] =این است آن کسی که خدا به دست او، مشرق ها و مغرب های زمین را می گشاید».

و «روز فتح»، که از ایام الله بزرگ است و در قرآن مجید آمده است، بر حسب بعضی تفاسیر [۲]، روز ظهور و فتح آن حضرت است.

روزی است که کفّار را ایمان در آن روز سود نمی بخشد و مهلت داده نمی شوند. [۳].

چنانکه در احادیث است:

قریه ای نمی ماند مگر آنکه در آن ندای «لا اله الا الله» بلند شده و اسلام جهانگیر می شود و این همه دوئیت هائی که از جهت اختلاف نظامات، و حکومت ها و رژیم ها و به اسم نژاد و وطن ساخته شده، ملغی می گردد، و مرز هائی که با آنها، زورمندان، دنیا را تقسیم کرده، و افراد بشر را از هم جدا و بیگانه ساخته اند، از میان برداشته می شود.

در آن عصر برکات و آثار عقیده و ایمان به خدا آشکار می شود، و بر حسب آیه (ولو أن أهل القری آمنوا واتقوا

لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض) [۴] درهای برکات آسمان و زمین به روی مردم و دنیای مؤمن، گشوده می شود، و به جای نظامات مشرکانه و جنگ و نزاع و کینه توزی، نظام الهی اسلام و دوستی و برادری و صفا و صلح واقعی و عمومی برقرار می شود.

از جمله احادیثی که بر این مطلب دلالت دارد، روایتی است که در کتاب «المحجّه فیما نزل فی القائم الحجه» از عیاشی به اسناد خود از ابن بکیر روایت کرده است که ابن بکیر گفت:

«از ابی الحسن (حضرت موسی بن جعفر) علیه السلام سؤال کردم از این قول خدای تعالی (وله أسلم من فی السماوات والارض طوعاً وکرهاً) [۵] =«هر آنچه در آسمان و زمین است، خواه و ناخواه مطیع فرمان خدا است»

حضرت در پاسخ فرمود (قریب به این مضمون) نازل شده است در قائم علیه السلام که وقتی ظاهر شود، اسلام را بر طوایف کفّار که در شرق و غرب هستند، عرضه نماید. هر کس از روی اطاعت اسلام آورد، امر می کند او را به نماز و زکات و آنچه مسلمان به آن امر می شود؛ و هر کس اسلام نیاورد، گردن او را می زند، تا باقی نماند در مشرق ها و مغرب ها احدی مگر اینکه موحّد گردد.

ابن بُکیر می گوید: گفتم: فدایت شوم، خلق بیشتر از این می باشند (یعنی بیشتر از این هستند که بتوان اسلام را به همه عرض کرد و همه را یا مسلمان نمود، یا کشت)

حضرت فرمود: «انّ الله اذا أراد أمراً قلّل الکثیر وکثّر القلیل [۶] =خداوند وقتی کاری و امری را اراده کند، اندک را

بسیار و بسیار را اندک می نماید».

ونیز روایت است از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه: (الذین ان مکناهم فی الارض أقاموا الصلاه وآتوا الزکاه وأمروا بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبه الامور) [۷] =(آنان که خدا را یاری می کنند) «آنهائی هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم نماز به پاداشته و به مستحقان زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و می دانند که عاقبت کارها به دست خدا است». که فرمود:

این برای آل محمد صلوات الله علیهم است، مهدی و اصحاب او خدا ملك ایشان می نماید مشرق های زمین و مغرب های آن را، و ظاهر و غالب می کند دین را، و خدای عز و جل به وسیله او و اصحابش بدعتها و باطل را می میراند، مثل آنکه سفیهان، حق را میراندند، تا اینکه دیده نشود اثری از ظلم؛ و امر می کند به معروف و نهی می کند از منکر و برای خدا است عاقبت امور. [۸].

و از جمله این روایات، روایتی است از رفاعه بن موسی که گفت شنیدم حضرت صادق علیه السلام در آیه (وله أسلم من فی السماوات والارض...) فرمود:

«اذا قام القائم المهدی لا یبقی أرض الاّ نودی فیها شهاده أن لا اله الا الله وأن محمداً رسول الله [۹] =وقتی قائم، مهدی علیه السلام قیام نماید، باقی نمی ماند زمینی مگر آنکه در آن ندا می شود شهادت بر اینکه خدایی نیست غیر از الله و اینکه محمد رسول خدا است.

ونیز از این احادیث است، حدیثی که در «مجمع البیان»

در تفسیر آیه (لیظهره علی الدین کله) در سوره صف، از عیاشی به سندش از عبایه روایت کرده است که:

شنیدم امیر المؤمنین علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود:

(هو الـذی أرسل رسوله بالهـدی ودین الحق لیظهره علی الـدین کله) [۱۰] =«او است خـدائی که رسـول خود را بـا دین حق به هدایت خلق فرسـتاد تا بر همه ادیان عالم تسـلط و برتری دهد». وسـپس از حاضران مجلس پرسید: آیا تا این زمان دین را ظاهر گردانیـده است؟ گفتنـد: آری، فرمود: نه، پس قسم به آنکه جانم به دست او است، نخواهـد شـد تا باقی نماند قریه ای مگر در آن، بامدادان و شامگاهان ندا شود به شهادت «لا اله الا الله». [۱۱].

و از روایات این باب است این حدیث که سید رضی از حضرت رسول خدا روایت نموده است که فرمود:

«لیدخلن هذا الدین علی ما دخل علیه اللیل [۱۲] =هر آینه داخل می شود این دین بر آنچه شب بر آن داخل شده باشد.

این حدیث نیز عالمگیر شدن دین اسـلام را مژده می دهد، و ممکن است یک نکته بیان آن به این عبارت، این باشد که کفر و بی ایمـانی و انحراف از خـدا ماننـد شب تاریـک و ظلمانی است، و اسـلام ماننـد آفتاب است؛ آفتابی که همه تاریکی ها را از میان می برد و در هر مکان، تاریکی باشد، آنجا را روشن می نماید.

احادیثی که متضمّن بیان این اهداف است، بسیار و متواتر است. این اهداف آرمان فطری همه افراد بشر است، و بشر بالفطره به سوی آنها گرایش دارد، و لذا به نام وحدت، مرکز سازمان ملل تشکیل می شود؛ هر

چند مقاصد آنان که این سازمان را تشکیل داده اند، مقاصد سیاسی و استعماری بوده، که همان قرار دادن «حق وِتو» برای پنج ابر قدرت و استضعاف ملل دیگر گواه نِیات پلید آنها است که می خواهند به صورت قانونی، استکبار خود را ادامه دهند. اما به قول شاعر: «این دروغ از راست بگرفته فروغ».

اگر ستمگران از عدل و داد سخن می گویند، و اگر جنگ افروزان و متجاوزان به ملّتهای ضعیف، و غارتگران بزرگ دنیا و دشمنان واقعی آسایش و امنیت مردم محروم، صلح و همزیستی و خلع سلاح را پیشنهاد می نمایند، و اگر پایمال سازان حقوق بشر و عدالت و آزادی، حقوق بشر را عنوان می کنند و برای آن دلسوزی می نمایند، همه برای این است که فطرت بشر خواستار وجود حقیقی حکومت واحد و عدالت و صلح و امنیت و احترام به حقوق بشر است، و این همان دین فطرت است که واحد است و در آخر الزمان تحت رهبری آن موعود عزیز و محبوب انبیا و اولیا و همه مردان خدا، جهان را فرا می گیرد، و دنیا به سوی قبول این دین و اهداف پاک و انسانی آن به پیش می رود، و برای آنکه به ندای آن قره العینِ مصطفی و میوه دل علی و زهرا، جواب مثبت بدهد، آماده می شود.

امید آنکه دیدگان انتظار کشیده ما و همه منتظران و محرومان و مستضعفان به طلعت جهان آرای آن کهف امان و غوث دوران عجل الله تعالی فرجه روشن شود، و جهان پر از آشوب و اضطراب و فتنه و فساد، از برکات ظهور آن

حضرت، کانون امن و آرامش و داد و دهش و عرفان و دانش گردد، «وما ذلک علی الله بعزیز».

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

پاورقی

[۱] منتخب الاثر، ص۱۰۱.

[۲] مراجعه شود به تفسیر صافی و نور الثقلین، تفسیر آیه۲۸ و۲۹ سوره سجده و آیه۱۳ سوره صف.

[۳] رجوع شود به تعلیقه «۴».

[۴] و چنانچه مردم شهر و دیار همه ایمان آورده و پرهیزکار می شدند، همانا ما درهای برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می گشودیم. (سوره اعراف، آیه۹۶).

[۵] سوره آل عمران، آیه۸۳.

[۶] منتخب الاثر، ص۴۷۱، (به نقل از المحجه).

[۷] سوره حج، آیه۴۱.

[۸] منتخب الاثر، ص۴۷۰، (به نقل از المحجّه) وینابیع الموده، ص۴۲۵.

[۹] ینابع الموده قندوزی حنفی، ص۴۲۱.

[۱۰] سوره توبه آیه۳۳.

[۱۱] مجمع البیان، تفسیر سوره صف و در ینابیع الموده، ص۴۲۳، نیز نظیر این حدیث را قندوزی حنفی روایت کرده است.

[۱۲] المجازات النبویه، حدیث۳۳۷، ص۴۱۹.

تعلیقات

تعلیقه اول

شکی نیست که نصب امام و خلیفه و زمامدار برای رتق و فتق امور و حفظ مصالح عموم، به حکم این دو آیه و آیه (وجعلناهم أئمه یهدون بأمرنا وأوحینا الیهم فعل الخیرات) [۱] =«آنان را پیشوای مردم ساختیم تا خلق را به امر ما هدایت کنند و هر کار نیکو را به ایشان وحی کردیم». واقع شده است، و شکی نیست که تعیین امام و خلیفه از جانب خدا لطف است، و در هدایت مردم و تربیت آنها مؤثر است، چنانکه واگذار نمودن آن به مردم، یا سکوت شرع از آن، نقض غرض و موجب مفاسد بسیار،

و تعطیل برنامه های الهی و نظام حق و عدالت خواهد شد.

بنا بر این بر خداوند متعال است که بر حسب

حکیمیت، ربانیت و رحمانیت خود، شخص صالحی را تعیین فرماید.

و خلاصه با توجه به این آیات، گفته می شود که امامت و خلافت، مثل نبّوت نیست که اگر در عصری صورت گرفت، در عصر دیگر تجدید آن ضرورت نداشته باشد. بلکه در تمام اعصار، به خصوص از جهت ولایت بر امور و حکومت از جانب خدا، مورد نیاز و حاجت است، و نیاز مردم به آن، به یک عصر و یک زمان محدود نمی شود. و به عبارت دیگر نبوت لطف خاص است، و ولایت و امامت و خلافت، لطف عام است. بنا بر این وقتی ما از آیات قرآن مجید استفاده کردیم که این لطف در عصری واقع شده است، با توجّه به عمومیتی که مصلحت آن دارد، می فهمیم که در همه عصرها هست، و مخصوص زمان خاصّ و مردم خاصّی نیست، و به صورت تواتر و توالی باید ادامه داشته باشد؛ چنانکه ادامه یافته است. و در قرآن مجید می فرماید: (ولقد وصلنا لهم القول لعلهم یتذکرون) [۲] =«همانا ما برای هدایت این مردم سخن پیوسته آوردیم تا شاید متذکر شوند». و همچنین از آیاتی مثل (النبی أولی بالمؤمنین من أنفسهم) [۳] =«پیامبر، نسبت به مؤمنان از خود آنها سزاوارتر است» و آیه (انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا...) [۴] =«همانا تنها ولی امر شما، خدا و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند... می باشند» به ملاحظه اینکه ظاهر در انشاء ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و اولویت آن حضرت بر أنفس می باشند، و آیه «انما ولیکم الله...» ظاهر در انشاء ولایت علی علیه السلام است،

استفاده می شود که انشاء و اعطای این ولایت هر چند در محل صالح، و به صاحبان مقام عصمت (نبی و امام) اعطاء می شود، ولی در این اعطاء و جعل ولایت، نظر به رعایت حال عباد، و استصلاح امور دنیا و آخرت آنها است. نظیر ولایت جد پدری و پدر بر صغیر که هر چند در اعطای ولایت به آنها، مناسبت و علاقه آنها به حفظ مصالح فرزندشان و امور دیگر رعایت شده است، اصل نظر در این اعطا حفظ مصالح صغیر و دفع ضرر از او است.

بنا بر این بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ولایتی که برای آن حضرت ثابت است، برای ائمه: نیز باید ثابت باشد، و تا روز قیامت استمرار داشته باشد. و مقصود از اینکه می گوئیم: در هر عصر و زمان وجود حجت و امام و نصب آن لازم است، همین است که جامعه بشری بدون صاحب ولایت و صاحب الامر نخواهد ماند، خواه صاحب آن نبی باشد یا امام، و این رشته استمرار خواهد داشت؛ و این معنی غیر از وابستگی جهان به وجود امام: است که در رساله دیگر پیرامون آن توضیحاتی داده ایم.

و آخرین نکته ای که در اینجا متذکر می شویم، این است که بر حسب آیات (انی جاعلک للناس اماماً) [۵] =(خداوند به ابراهیم فرمود:) «همانا من تو را به پیشوائی خلق برگزینم» و (انی جاعل فی الارض خلیفه) [۶] =«من در زمین خلیفه خواهم گماشت» و (انا جعلناك خلیفه فی الارض) [۷] =«ما در زمین، به تو مقام خلافت دادیم». و (واجعلنا للمتقین اماماً) [۸] =«ما را پیشوای

اهـل یقین قرار ده»، جعل امام و خلیفه، که حـد اقل اثر آن وجوب اطاعت اوامر و نواهی او است، فعل خـدا است و از او صادر شده است. بنا بر این اگر بنا باشد که جعل آن از جانب غیر خدا هم صحیح باشد، شرکت با خدا در فعل او حاصل می شود، و منافی با توحید افعالی می باشد، زیرا لازمه آن این است که مثل همان فعلی که از خدا صادر شده، از عبد نیز صادر شود.

تعلیقه دوم

یکی از الفـاظی که اخیراً بر سـر زبـان هـا افتـاده، و برخی از آن برای مقاصـد التقـاطی و سوسـیالیسم مآبـانه، و در هم ریختن و تحریف نظامات مالی و اقتصادی اسـلام استفاده می نمایند، و در زیر پوشش نام مقدّس خدا و دین و اسلام، مکتبهای بیگانه را در بین مسلمین ترویج و تبلیغ می نمایند «خدا مالکی» است.

بـا این لفـظ نظامهـای سوسـیالیستی و اشتراکی یـا مالکیت دولتی را توجیه می کننـد، و مالکیت شـرعی و خصوصـی را در کلّ اشیاء، یا نسبت به زمین و وسائل تولید و ابزار کار انکار کرده، و در زیر پوشش اظهار غمخواری برای مستضعفان و محرومان و کارگران و کشاورزان، و انتقاد از کارفرمایان بی رحم و معایب نظام سـرمایه داری غربی و اسـتعمار غرب، زمینه را برای سلطه کمونیسم و اسـتکبار روسـیه فراهم می کنند؛ تا هر کجا آن را از دری راندند، این بدون مانع و با خیال راحت از در دیگر وارد شود.

وچون در اثر تجربه دریافته اند که شعار حمایت از زحمتکش و محروم، که از آغاز حربه سوسیالیست ها و کمونیستها بود، از

کـار افتـاده است، و خود به خود، اگر قـدرت نظـامی آن را تحمیل ننمایـد، کارساز نیست، و اوضاع کشورهای بلوک شـرق و کمونیستی، که برای حقوق انسان و کرامت و آزادیهای آدمیزاد کمترین ارزشـی قائل نیست، همه را به ماهیت رژیم های ضـد آزادی و بشـری کشورهـای پشت پرده هـای آهنین، آگاه ساخته و از آن متنفّر نموده است، و تبلیغات آنها حتی در کشورهای سرمـایه داری نقش بر آب شـده، و هر چنـد جوامع زیر سـلطه امپریـالیسم غرب بر آن شـورش نمـوده می خواهنـد زنجیرهـای اسارتی را که اسـتعمار آمریکا و دیگر حکومتهای غربی به گردن آنها افکنده اند، پاره نمایند و پاره خواهند نمود، اما به همان مقدار از اینکه زیر سـلطه کمونیسم و تجاوزات بی رحمانه و وحشـیانه روسیه بروند نیز، پرهیز دارند، و در عین رفع آن، از دفع این نیز غفلت نمی نمایند. لذا اخیراً نقشه را عوض کرده، برای اینکه زمینه را برای تسلّط روسیه فراهم نمایند، بهتر می بینند که اول سـخن از الحاد و انکار خـدا و شـرایع انبیاء به میان نیاورند، و فقط در شـعارهای طرفداری از کارگر و کشاورز و محروم و مستضعف با مسلمانان هم صدا شده، آن را به مسیرهایی که کمونیسم می خواهد، رهبری نمایند، و در ضمن هم می کوشند تا سطـح تولیـد را پائین آورده، با وعـده و نویـدهای تو خالی که هرگز برآورده نمی شود، در افراد خام، توقّع هایی که انجام آن ممکن نیست ایجـاد کرده، و کارخـانه هـا و کشـاورزی هـا را به تعطیـل، و کـارگران و کشـاورزان را به کم کاری و اعتصاب، تشویق نمایند؛ تا

هر چه بیشتر فقر اقتصادی که فشارش روی همان طبقه محروم و ضعیف بیشتر خواهد شد، شدّت فقر اقتصادی که فشارش روی همان طبقه محروم و ضعیف بیشتر خواهد شد، شدّت پیدا کند، و آنان بدون اینکه از علل و عوامل نابسامانی ها و کمبودها مطلع باشند، از سوء اوضاع اقتصادی تحریک شده و غولان راهزن را، راهنما و مزدوران بیگانه را، خیر خواه پنداشته، با پای خود به سوی دام دشمن خون خواری مثل کاخ نشینان بی رحم کرملین بروند؛ دامی که هر کس و هر کشور در آن افتاد، بزودی و به آسانی راه نجات از آن نیافت.

باری، اینان فهمیده اند که در کشورهای اسلامی به خصوص پس از بیداری های اخیر مسلمانان و توجّه آنها به ارزشها و ذخائر و امکانات مادی و معنوی خود تبلیغ کمونیسم و وارد کردن نفوذ و استعمار روس با دعوت به الحاد، با عکس العمل شدید مسلمانان روبرو خواهد شد، ومی دانند که مسلمانان حد اقل این را دریافته اند که اسلام می تواند به عنوان قدرت سوم در برابر دو قدرت شرق و غرب، که به تدریج ملّتها و مردم از آنها مأیوس و به ماهیت استکباری و استضعافشان پی برده اند، در جهان عرض وجود نماید، و برای این دو قدرت طاغوتی و شیطانی، به صورت خطری جدّی در آمده است. لذا به حیله ها و نیرنگها متوسّل می شوند و شعارهائی را که برای مسلمانان جالب است، در قالب روسی یا آمریکائی می ریزند، تا اینکه مسلمانان را از مقصد مستقیم خود منحرف سازند.

بطور مثال یکی از این شعارها، شعار ضد

کمونیستی، و شعار دیگر، شعار ضد صهیونیستی است. هر دو، شعار است و مسلمان، هم ضد صهیونیسم است و هم ضد کمونیسم، اما این دو شعار در کشورهائی که رژیم هایشان وابسته به روس یا آمریکا است، اصالتی را که باید داشته باشند، ندارند. شعار ضد کمونیسم در کشورهایی مثل اردن و سعودی، شعار ضد کمونیسم «آمریکایی» است. و شعار ضد صهیونیسم و امپریالیسم در کشورهائی مثل یمن جنوبی و رژیم هایی که حتی از محکوم کردن تجاوز شوروی به افغانستان، خودداری کرده و آن را تأیید می نمایند، شعار ضد امپریالیزم و ضد صهیونیسم «روسی» است؛ که البته تفاوتهایی بین این دو جبهه متقابل هست. اما به هر حال، پیوستن به هر یک از این دو شعار، باید اسلامی باشد، و باید هر دو باشند، و ملاک باید پیوستن به اسلام باشد. و گرنه آمریکا هم ضد کمونیسم است، و روسیه هم ضد صهیونیسم. ضد کمونیسمی که ضد صهیونیسم و آمریکا نباشد اسلامی نیست و ضد صهیونیستی که ضد کمونیسم و روسیه نباشد هم، اسلامی نیست، و اتحاد و همبستگی مسلمان با هر یک از آنها جایز نیست.

غرض این است که طرّاحان سیاست بیگانه می دانند چگونه کالاهای خود را قالب نمایند. آمریکا بُعد ضدّ کمونیستی اسلام را در برابر روسیه و کمونیستها سپر قرار داده، و رژیم های دست نشانده خود را با این سیاست که در صورت، با سیاستهای اسلامی هدف مشترک دارد، به حفظ مصالح استعمار گرانه خود وا می دارد و معادن و منابع آنها را غارت می کند و آنها را عقب مانده و وابسته نگه می دارد، و

روسیه هم بعد صهیونیستی اسلام را وسیله شوراندن مسلمانان به آمریکای صهیونیست، و تحت الحمایه قرار دادن رژیم های دیگر قرار می دهد و آنها را مترقّی قلمداد می کند.

اما ضابطه صحیح برای شناخت اصالت اسلامی این دو شعار «ضد صهیونیسم و امپریالیزم»، و «ضد کمونیسم»، این است که موضع گیری شعار دهنده را نسبت به شعار دیگر مطالعه کنیم. اگر در آن شعار هم، موضع گیریش محکم و قاطع بود، می فهمیم که شعار، شعار اسلامی است. اما اگر نسبت به آن طرف بی تفاوت بود، می فهمیم که یا آمریکائی، یا روسی است، وما نباید به آن بپیوندیم.

این مثال اگر چه طولانی شد، اما روشن کرد که با شعارها چگونه بازی می شود، و برای درک حقایق باید انسان تا چه حد بیدار و هشیار باشد. والا با اندک نا آگاهی و بی توجهی، یا دست صهیونیسم را فشرده، یا دست کمونیسم را؛ یا وابسته به این شده، یا به آن. الفاظ محروم و کشاورز و کارگر و مستضعف و رنجبر و استثمارگر و فئودال و سرمایه دار و این قبیل الفاظ، همه مثل همین ضد کمونیستی و ضد صهیونیستی، بازیچه دست سیاستمداران نیرنگ باز استثمارگر می شود، و آن وقت است که بسیاری را می فریبند و تاریکی هائی ایجاد می کنند که فقط رشد و آگاهی اسلامی، می تواند دستگیر و راه گشای انسان شود.

در این موضوع مالکیت، که یک اصل اسلامی است نیز، از شعار «خدا مالکی» که بسیار دل چسب و توحیدی است، استفاده می کنند. می گویند همه چیز، یا زمین، ملک خدا است و خدا مالک زمین

است. بنا بر این زمین ملک کسی نخواهد شد وتملّک نمی گردد و قابل نقل و انتقال نیست. چون ملک خدا است و خدا هم آن را به کسی نفروخته و نخواهد فروخت. روایاتی هم که می گویند ملک امام است، مقصود از آن، حکومت اسلام است. بنا بر این ملک کسی نیست. و «من أحیی أرضاً میته فهی له =هر کس زمین مرده ای را زنده کند، مال او است». هم اذن است و إخبار از سببیت احیا برای ملکیت، یا امضای سببیت آن، که پیش از اسلام هم بوده است، نیست و انشاء ملکیت برای محیی هم نیست. بلکه فقط اذن در آباد کردن و احیا و انشاء و حق انتفاع است به نحوی که دیگری نتواند مزاحم او شود، و او در انتفاع و معمور نگه داشتن آن اولی از غیر باشد، و آن را هم، حکومت می تواند لغو نماید. و فرق نمی کند که مالک، شخص احیاء کننده باشد، یا وارث او، یا کسی که آن را از او خریده باشد. و بالاخره با این بینش همه آیات و احادیث شریفه اخبار را که دلالت بر ملکیت دارند، و قواعد فقهی را در ابواب مختلف فقه، تاویل نمایند، یا بدون مقید و مخصص، مقید و مخصص سازد.

ما در اینجا راجع به مسائل و قواعد متعدد فقهی، و نظامات مالی و اقتصادی، که به ابواب مختلف فقه مثل بیع، اجاره، مزارعه، ارث، وقف، غصب، احیای موات، حیازت مباحات و اقسام اراضی وغیر اینها ارتباط پیدا می کند، قصد مباحثه و اظهار نظر نداریم. فقط برای اینکه در اینجا اولاً سخن ما

از مالکیت مطلقه خدا، برای بعضی این توهم را پیش نیاورد که مالکیت دیگران مفهومی ندارد، و ثانیاً مفهوم این شعار (خدا مالکی) را روشن سازیم، تا از آن سوء استفاده ننمایند، و معلوم باشد که خدا مالکی و مالکیت خدا با مالکیت عبد، منافاتی ندارد؛ زیرا نوع مالکیت خدا با مالکیت بنده فرق دارد. چون مالکیت خدا مالکیت حیقیه است که نه زایل می شود و نه قابل نقل و انتقال است و نه می توان آن را به کسی حتی انبیا، اعطا کرد. در حالی که مالکیت عبد امری اعتباری و قراردادی است که همواره در بین جوامع بشری بوده و هست، و مثل سائر امور اعتباریه قابل نقل و انتقال است، و چه آن را مجعول بالاصاله بدانیم، که شارع آن را امضاء کرده، یا مجعول بالتّبع و منتزع از احکام تکلیفیه باشد، این مالکیت اعتباری غیر از مالکیت حقیقیه است.

بدیهی است مالکیت اعتباریه در صورتی معتبر و مشروع است که یا از جانب خداوند متعال که مالک حقیقی است، امضاء شده باشد، یا بالاصاله اعتبار شده باشد، مثل مالکیت ورثه میت، نسبت به اموال او.

تعلیقه سوم

مقصود ما از جامعه بی امتیاز توحیدی، جامعه ای است که افراد در برابر حق و قانون، مساوی و برابر باشند، و قانون نسبت به همه، از مرد و زن، کوچک و بزرگ، توانگر و نیازمند، عالم و جاهل، و سیاه و سفید، یکسان اجرا شود، و تفاوتهای طبقاتی موجب نشود که قانون در حق بعضی اجرا شود، و در حق بعضی دیگر اجرا نشود. و یا هریک از این تفاوتها که به صلاحیت افراد ارتباط

ندارد، موجب شود که برای بعضی به علت این تفاوتها امتیازی قائل شوند، و مثلاً آنها را در کارها بیشتر مداخله بدهند یا بیشتر احترام کننـد، که بـدیهی است این حرفهـا در اسـلام نیست؛ و حتی در احـادیث است که: «من تواضع لغنی لغناه ذهب ثلثا دینه =هرکس برای توانگری برای توانگریش فروتنی کند، دو ثلث دین او می رود».

اما نظام بی طبقه توحیدی که بعضـی چپ گرایان و گرایش مندان به مارکسیسم و اصالت اقتصاد، آن را شعار خود ساخته اند، وبا کلمه «نظام بی طبقه توحیـدی»، ساده دلان مسـلمان را می فریبنـد و دعوت شـعار خود را اسـلامی جلوه می دهنـد، با برنامه های اسلام و آیات قرآن مجید و احادیث شریف، سازگار نیست؛ و وقوع آن در خارج، امکان پذیر نمی باشد، و همانگونه که در عالم تکوین تفاوت و تفاضل وجود دارد، و همه در برخورداری از نعمتها و مواهب مادی و معنوی یکسان نیسـتند، در عالم گیاهـان و درختـان، و انسـان و حیوان نیز، همه جا تفاوت به چشم می خورد، و این یکی از سـنّت های الهیه است که حتّی می گویند: در عالم تکوین تکرار نیست.

میزان بهره گیری یک درخت از آب و زمین و هوا با درخت دیگر یکسان نیست. میزان استفاده دو دانش آموز در یک کلاس از یک آموزگار، مساوی نیست و اسـتعدادات آنها برابر نیست. آنانکه در مناطق معتـدل زنـدگی می کننـد، یک نوع آمادگی هائی برای ترقّی دارند که اهل مناطق دیگر ندارند.

این مسائل در عالم تکوینی با توحید منافی نیست، و قابل تغییر نمی باشد. در امور غیر تکوینی نیز همین طور

است، جامعه، طبقات مختلف دارد، به حسب استعداداتی که دارند و موجبات و حوادث قهری و اتفاقی یا کسبی و ارادی، استفاده آنها از نعمتها و مواهب، مختلف می شود؛ چنانکه مشاغل و نقشهای آنها نیز تفاوت پیدا می کند، و بالاخره با اینکه امکانات همه برابر نیست، نمی توان از فعالیت آن کسانی که استعداد بیشتر در استخراج و تصاحب مواهب طبیعی یا نیل به مقامات اجتماعی دارند، یا کوشش بیشتر می کنند جلوگیری کرد. دنیا جائی است که همه باید در میدان کار و کوشش عرض وجود نمایند. می توان برای هر کس به قدر امکاناتی که دارد وسیله استفاده و بهره برداری فراهم کرد و امکانات اختیاری را، برای همه یکسان قرار داد. مثلاً ـ می توان برای همه امکان تحصیل فراهم نمود، اما نمی توان ترقّی همه را در تحصیل، یک نواخت ساخت.

و بالاخره باید بگوئیم نظام بی طبقه ای، در حدّی با مدنیت بشر ناسازگار است. زیرا نظام زندگی اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بشر، بدون طبقه ای بودن مشاغل و کارها، که قهراً بازده آنها و موضع صاحبان آنها در اجتماع متفاوت است، امکان پذیر نیست، بنای مدنیت بر این است که اصناف و طبقات باشند. دسته ای مستقیماً در کار تولید وارد باشند، دسته ای ابزار تولید بسازند، دسته ای بهداشت تولید کنندگان را متعهّد شوند، و دسته ای تبدیل و مبادله اشیای تولید شده و توزیع و رساندن آن را به دیگران عهده دار باشند، دسته ای برقراری عدالت و نظم و امنیت را، و دسته ای هدایت های اخلاقی و تربیتی و آموزش را به عهده بگیرند.

خود این، صنف صنف بودن، با توجه به اینکه بعضی مشاغل طبعاً مورد علاقه و احترام دیگران است، عین طبقه بندی است، که اگر مناسبات عادلانه بین آنها برقرار شود وبا تعالیم صحیح دینی، یعنی اسلام، از طغیان ها و خودسری ها و برتری جوئی ها جلوگیری شود، همه طبقات در رفاه و آسایش ممکن قرار می گیرند. پس بقای جامعه و مدنیت آن، به طبقاتی بودن آن است، که اگر خود به خود انجام نمی گرفت، لازم می شد که بطور الزام برقرار شود.

بله، یک نوع طبقه بندی دیگر نیز هست که در آن، جامعه به دو دسته تقسیم می شود: محروم و مظلوم و جنوب شهری، و برخوردار و ظالم و شمال شهری.

اینگونه طبقه بندی، نه فقط هیچ گونه ضرورت ندارد، بلکه زیان بخش است. باید برنامه و نظام اخلاقی و تربیتی و اقتصادی و معیشت و کار، چنان باشد که رسیدن به معاش متوسّط و بهداشت و مسکن مناسب را برای همه تسهیل، و بلکه تأمین گردد، و امکان فعالیت و ابراز استعداد و فراهم کردن زندگی ما فوق متوسّط هم برای همه فراهم باشد، که همه بتوانند به حسب قدرت و فعالیت بیشتر و هوش و استعداد سرشارتر به زندگی مرفّه تر دست یابند، و هر شغلی را که بخواهند، انتخاب نمایند. که در اینجا نیز یک طبقه بندی خود به خود و مشروع و معقول، که عامل آن امکانات و فعالیت و کوشش مشروع و تلاش اشخاص است، صورت می گیرد، بدیهی است در اینجا، در نظام اسلام، عوامل مهمی که بیشتر به تربیت و وجدان و ایمان به خدا

و خیر و فضیلت و قناعت و زهد و ترک اسراف و تبذیر و تجمّل پرستی ارتباط دارد وارد می شود، و کار و فعالیت و بهره گیری از عواید آن را، در مسیر صحیح و دور از افراط و تفریط و تجمّل های عقده ساز و تنوع های بیهوده قرار خواهد داد.

قرآن مجید به شدت برنامه های مترفین و خوش گذرانی های فساد انگیز و رقابت ها و هم چشمی های اسراف آمیز آنها را نکوهش کرده، وآن را موجب هلاکت و نابودی جامعه معرفی می نماید، و عواقب سوء اعمال مترفین را چنین شرح می دهد:

(واذا أردنا أن نهلك قريه أمرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميراً). [۹].

هنگامی که بخواهیم اهل دیاری را هلاک سازیم، پیشوایان آن دیار را امر می کنیم تا راه ظلم و فسق و تبه کاری در پیش گیرند (که در این صورت) تنبیه و عقاب لازم شده و ما همه را هلاک می سازیم.

این حقیقت که باید با فقر، در تمام مظاهر و شکلهای مادّی و معنویش، مبارزه شود و افرادی که مالك هزینه معاش نیستند، و قادر به کاری که معاش متوسّط را تأمین کند نمی باشند، باید در کفالت جامعه یا حکومت قرار بگیرند و محرومیت در این حد نباید وجود داشته باشد، و مدرسه و بهداشت و سائر لوازم و امکانات رفاهی و وسایط نقلیه باید در اختیارشان باشد، قابل انکار نیست، وبا پیش بینی های لازم و راهنمایی ها و برنامه های کافی اسلام، این مشکل در حدّ ممکن مرتفع خواهد شد. آیات بسیار در قرآن مجید که در خصوص انفاقات مالی

است، و احادیث و روایات در مورد انفاقات و حقوق مؤمنین به یک دیگر، و اخطارات بسیار شدیدی که راجع به عواقب سوء و آثار وضعی جمع مال و انباشته کردن ثروت شده است تا آنجا که فرمودند: «ان الاکثرون المکثرین هم الاقلون یوم القیامه [۱۰] =همانا آنهایی که ثروت بیشتر جمع می کنند (از راه حرام) که تعدادشان زیاد است در قیامت نصیبشان کمتر است» و «فی حلالها حساب وفی حرامها عقاب [۱۱] =در حلالش حساب و در حرامش کیفر است»، همه در ریشه کن شدن این محرومیت ها مؤثر است.

اگر در مثل این زمان که وسائل تبلیغ سمعی و بصری نقش مهم را در تعلیم و تربیت و تغذیه فکری جامعه ایفا می کند، ارشادات اسلام به اغنیا و فقرا و نقطه نظرهای اسلام به فقیر و غنی، و تعهداتی را که یک فرد مسلم در جامعه نسبت به مردم و خویشاوندان و همسایگان و هم شهری ها و هم کیشان خود و کل بشریت دارد، بطور عمیق و مؤثر تبلیغ نمایند، و با این وسایل یک سازندگی اسلامی شروع شود، همه مشکلات در حدّی که قابل رفع است، مرتفع می شود، و از توسّل به زور، و وضع قوانین در کنار احکام و قوانین اولیه شرعیه، بی نیاز خواهیم شد، و متوجه می شویم که در بسیاری از موارد که به عنوان ثانوی می خواهیم رفع ضرورت هائی را بنمائیم، با رعایت ابعاد مختلف نظامات و ارشادات اسلام و عواطف اسلامی، آن ضرورت مرتفع می شود، و در حقیقت بیشتر این ضرورت ها، ضرورتهایی است که از عدم اجرای احکام اولیه و

نبـود تربیت اسـلامی صـحیح پیش آدمه است، که خـود به خـود، هر چه در پیـاده کردن ابعـاد مختلـف اسـلام جلـو برویم، این ضرورت ها و کمبودها کاهش می یابد.

بنا بر این اصل فقر و نیاز به آنچه دیگری دارد، یک ناموس و یک عامل ترقّی و تمـدّن است، و چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، وجود دارد، و سرّ ترقّی و تکامل بشر همین فقر و نیاز بوده است که باید با تلاش خود وبا به کار انداختن نیروی فکر و اندیشه و قوّت بازوی خود، با آن مبارزه نماید.

چنـانکه نیـاز به کار و عمل برای غیر، و مزد گرفتن و داشـتن روابط اقتصادی و مالی با دیگران، بر اساس «اجاره» و «مضاربه» و «مزارعه» و «جعاله» نیز اصل است، و خلاف کرامت و شـرف انسان نیست، و عمل انبیا و اولیا که کریمترین و شریف ترین خلق هسـتند، بوده است. و اگر این نیازهـا و نظاماتی که شـرع برای تنظیم آن و جلوگیری از استضـعاف و ظلم و اکراه دیگران مقرّر کرده، نباشـد، کار زندگی فلج می شود. لذا هر کس می تواند کار یا نتیجه کار خود را به دیگران عرضه کند، و از آنها مزد یا بهای نتیجه کار خود را بگیرد.

چنانکه مزد دهنـده یا خریـدار نیز نیازمند به این است که عمل یا نتیجه عمل دیگری را در مقابل مزد یا بها مالک شود. در این مبادلات گاه کارکرد و عرضه کننده کالا، وضع اقتصادیش بهتر و مرفّه تر می شود، و گاه خریدار یا کسـی که با پرداخت مزد یا بها، عمل یا نتیجه عمل او را مالک شده است.

که در اینجا عوامل قهری و غیر قهری زیادی نیز، حتی عرضه و تقاضا، تأثیر می نماید.

اینگونه دو طبقه ای که به واسطه عوارض و استعدادات مختلف و داشتن سود کافی و نداشتن مصارف و هزینه متعارف و به وسیله ارث، به صورت داشتن مستغلّات و خانه و زمین و پول نقد اضافه بر حاجت شخصی، حاصل می شود، مشروع است، و طبقاتی بودن جامعه به این صورت صحیح و مشروع قابل نفی نیست، و اگر نفی آن امکان پذیر باشد، موجب نارسائی های بزرگتر و خطرناک تر خواهد شد.

مع ذلک در اسلام چنانکه گفته شد تدبیرها و برنامه هائی هست که از آنها توجّه اسلام به معایب فاصله غیر متعارف طبقاتی، کاملاً معلوم است، و اسلام در نظام خود که متّکی بر ایمان به خدا و وجدان مکتبی و اسلامی است، تا حد ممکن این مسائل را به طور واقعی علاج می نماید، و اگر مجموع ارشادات اسلام راهنمای نظام و جامعه ای بشود، اوضاع اقتصادی در حدّ ممکن متعادل می گردد.

اشتباه بسیاری که کارسازی اسلام را در حلّ مشکلات اقتصادی باور نمی کنند، در این است که می خواهند اسلام هم مثل مکتب هایی که اقتصاد را اصل می دانند، و حتّی عقاید و اخلاق را روبنای آن می شمارند، عمل کند و یک بعدی باشد. لذا گمان می کنند در نظام اسلام هم، همان معایب نظامات سرمایه داری غربی وجود پیدا می کند، و این مقدار نمی اندیشند که اولاً آن معایب و آن ظهور قدرت سرمایه در تمام شؤون زندگی غربی، معلول مادّیگری است، و روبنای آن فکر، این

سرمایه داریهای است که در آن همه چیز هست، غیر از شرف و انسانیت و رحم و انصاف.

و در اثر سلطه استعمار و غرب زدگی و علل دیگر، به جوامع اسلامی نیز کم و بیش همان فکر ماده پرستی و تکاثر سرایت کرده، در حالی که راهها و علاجها و کنترل هایی که اسلام در تعادل کلیه اوضاع بشر و مسلمین دارد، به علت اینکه نظامهای مسلّط بر مسلمین، اسلامی نبوده، متروک شده است، لذا اینان به جای اینکه خواهان پیاده کردن تمام نظامات اسلام بشوند، و برای انقلاب فکری و بازگشت افکار به اسلام و الهام از قرآن و سیره حضرت رسول و ائمه صلوات الله علیهم تلاش نمایند، مانند سوسیالیست ها نقشه های مارکس و لنین پسند می دهند و در واقع اسلام را از بخش مهمّی از حاکمیت خود یعنی امور اقتصادی کنار می زنند. و ثانیاً توجه ندارند که اقتصاد سوسیالیستی، وبه قول بعضی «اقتصاد بسته»، نیز ضررها و مفاسدی دارد، که اگر بیشتر از ضررهای «اقتصاد باز» نباشد، کمتر نیست.

بنا بر این نباید با الفاظ و لغات بازی کرد و مردم را فریب داد و به اسم اسلام و دین، مکتبهای دیگر را تبلیغ نمود، و چون اسلام دین توحید است وهمه سیرهای ترقّی و تعالی انسان در اسلام، در سیر او در مراتب و مدارج توحیدی است، به اسم نظام بی طبقه توحیدی با نظامات مالی و سیاسی و اجتماعی اسلام، و در واقع با خود اسلام و توحید اسلام، مبارزه نمود. تفاوت و تفاضلی که در عرصه اختیار بشر و در خارج از اختیار او وجود

دارد، و قرآن مجید هم آن را تأیید نموده است، قابل تغییر و تبدیل نیست.

برخی از مردم فاقد استعداد کافی هستند، و برخی بیش از حدّ متعارف استعداد و نبوغ دارند. بعضی، از صفات و خصائص روحی خاصّی برخوردارند، و بعضی در آن صفات ضعیفند. وجود و عدم اینگونه شرایط، یک نوع طبقه بندی طبیعی ایجاد می کند که عامل طبقه بندی اقتصادی می شود. چنانکه یک دسته در نقاط بد آب و هوا، یا کم آب و سرزمینهای غیر مستعدّ زندگی می کنند، یک دسته در نقاط خوش آب و هوا و سرزمینهای سرشار از منابع طبیعی سکونت دارند. یک سلول هائی مغز را تشکیل می دهند، و سلولهای دیگر اعضای دیگر را.

بنا بر این عالم بر نظام تفاوت قرار دارد، و این تفاوت موجد نظم و سازمان بخش، و موجب رشد و کمال است و حاکی از وحدت نظام، یا به لفظ اینان، توحید نظام یا نظام توحیدی است. در عین حال همین مسأله طبیعی و قهری، مثل غرائز بشر، باید تحت رعایت تشریعات الهی، سبب بهبود احوال مردم و حسن روابط آنها شود و از سوء استفاده از آن جلوگیری گردد، که قوی به ضعیف ظلم نکند، و فاضل بر مفضول استکبار و استعلا نداشته باشد، و هیچ کس از حقوقی که دارد محروم نشود، و اُخوّت اسلامی و عواطف انسانی، همه را مانند پیکر واحد قرار دهد، که همانطور که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خواسته است، وقتی یکی از اعضاء دردمند و ناراحت شد، همه اعضا با او و برای او دردمند و ناراحت شوند.

نظام کسرایی و

انوشیروانی، که پسر کفشگر باید از علم و سواد محروم باشد، نظام شرک است. اما تفاوت استعدادها، و در اثر آن جا به جا شدن اعضا و افراد و طبقات و آزادی رشد و ابراز استعداد در هر میدان و مجال، نظام الهی است. یا به عبارت دیگر تقدیر الهی است.

البته طبقه بندی قانونی و محکوم بودن هر دسته از مردم که در طبقه خاص باشند، چنانکه در نظام انوشیروانی بود، غلط است، اما طبقه ای بودن جامعه به این معنی که بعضی مالک و صاحب اشیاء و ابزاری باشند که دیگران به آن نیازمند باشند، مثلاً مالک کشتی، هواپیما، زمین، دکان، خانه باشند و آنها را تحت شرایطی به عنوان اجاره یا مزارعه به دیگری واگذار نمایند، مشروع است.

این طبقاتی بودن جامعه، طبق آیات قرآن و احادیث شریفه و نهج البلاغه، مثل عهد نامه مالک اشتر، به صراحت ثابت است.

تعلیقه چهارم

مخفی نماند که در آیه (قل یوم الفتح لا ینفع الذین کفروا ایمانهم ولا هم ینظرون) [۱۲] =(ای رسول ما) «به آنها بگو که روز فتح ایمان آنان که کافر بودند سود نبخشید و به آنها با نظر لطف و رحمت ننگرند» بنا بر این تفسیر، ممکن است بعضی این سؤال را بنمایند که چگونه در یوم الظهور و یوم الفتح، ایمان کفّار قبول نمی شود و صدها میلیون بشر محکوم به فنا و اعدام خواهند شد، با اینکه کفر بیشتر آنها از راه عناد و لجاج و بعد از ظاهر شدن حق به آنها نمی باشد و این با عدل خدا چگونه توجیه می شود؟

در پاسخ می گوئیم: این پرسش در آیه (یوم

یـأتی بعض آیـات ربـک لا ینفع نفساً ایمان ها لم تکن آمنت من قبل) [۱۳] =«روزی که برخی از آیـات و دلائـل پروردگارت آشکار شود، بر هیچ کس ایمانش نفعی نمی بخشد اگر قبل از آن ایمان نیاورده باشد» نیز هست و پاسخ هر دو سؤال این است که:

اولاً ممکن است به همین قرینه عقلیه گفته شود که مراد از کفاری که ایمانشان در یوم الفتـح و روزی که بعض آیات خدا می آید، سود نمی دهد، کفاری است که از روی عناد و لجاج کفر ورزیده باشند و مصداق (وجحدوا بها واستیقنتها أنفسهم) [۱۴] =(وقتی آیات ما بر ایشان نازل شد) «با اینکه در پیش خود به آنها یقین داشـتند (در عین حال) آنها را انکار کردند». باشند، که در هنگام ظهور، ایمانشان مثل ایمان فرعون است و پذیرفته نمی شود. اما کسانی که به محض ظاهر شدن حق بر آنها ایمان می آورند، مشمول این آیات نیستند.

و ثانیاً ممکن است ایمان در این آیات به معنای اسلام لسانی و اقرار به شهادتین باشد، که بنا بر این، مقصود این است که ایمان لسانی در صورتی که با ایمان و تسـلیم قلبی توام نباشد، پذیرفته نمی شود، و این منافات ندارد با اینکه آن حضـرت دین جدید ندارد، و مأمور است به احکام اسـلام عمل نماید و مثل تمام امّت و سائر ائمّه: تابع رسالت حضـرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سـلم می باشد. زیرا وقتی دین جدید می شود، که در احکام اسلام این حکم مذکور نشده باشد، وبا اینکه از این آیات و آنچه که در تفسیر آنها رسیده

است و آیـاتی که راجع به منـافقین و احکـام آنهـا است، فهمیـده شود که موضوع احکامی که برای منافقین ذکر شـده و ترتّب بعض آثار ظاهری مثل «حقن دماء» بر اسـلام ظاهری آنها، منافقین قبل از یوم الفتح می باشند، و منافقین بعد از آنها حکم سائر کفّار را دارند، دین جدیدی نیست، بلکه عین اسلام است.

و ثالثـاً ممکن است گفته شود کفر در لغت و در قرآن، مفـاهیم مختلف دارد؛ اگر چه همه به سـتر و پوشـیدن برمی گردد. مثلاً یکی از اقسـام کفر، کفر نعمت است که بعض اقسـامش موجب کفر اصـطلاحی و موضوع احکـام خاصّه ای که برای کفّار در شرع معین شده، نمی باشد.

بنـا بر این دعوای ظهور کفر در آیـاتی که ذکر شـد، در کفر اصـطلاحی، که شامـل کسـانی هم بشود که در دلهایشان بیماری انکار حق نیست، بدون شاهد است و بیشتر از قدر متیقّن را نمی توان مستفاد از آیات دانست.

و رابعاً ممکن است گفته شود کفر که مفهومش ستر و پوشیدن است، ظاهر در فعل عمدی است که از شخص به قصد پوشیدن حق یـا چیز دیگر صادر شود، و نسـبت به کسانی که حق را به واسـطه قصور یا عـدم عناد و لجاج نشـناخته باشـند، اطلاق کفر، مجـاز یـا مسامحه در لغت است. بنا بر این، می توان گفت: کفاری که با عـدم معانـدت قبلی ایمان بیاورنـد، ایمانشان قبول می شود.

گفته نشود: با این بیان بایـد کفار فعلی که کفر جحودی و عنادی ندارنـد، کافر نباشـند و محکوم به احکام کفر نگردنـد. زیرا، جواب داده می شود: نسبت به حکم قبول ایمان، کفار فعلی با کفار

غیر معانـد یوم الفتـح فرق ندارنـد، و اگر با سابقه معاندت هم ایمان بیاورند، ایمانشان مقبول است، و ترتّب احکام کافر بر آنها برای این است که موضوع آن احکام، عدم اقرار به شـهادتین است، و حکم به اسـلام که موضوع ترتّب احکام مُسلِم بر شخص است، متوقّف بر اقرار به شـهادتین است. بـدیهی است مصـلحت و منشأ این حکم، فقط کفر جحودی نیست؛ بلکه مصالـح مهم دیگر نیز در آن هست.

و خلاـصه اینکه منافـاتی نـدارد که نظر به بعض اقسام کفر، همه را کافر بگوینـد، و نظر به بعض اقسام دیگر، بعض اقسام را در حکم کـافر بشـماریم. وچون در اینجـا مجـال تفصـیل و تحقیق بیشتر و ادامه بحثهـای فقهی و کلاـمی در این موضوع نیست، به همین مقدار اکتفا می کنیم؛ «والله الهادی الی الحق المبین».

پاورقی

[۱] سوره انبیاء، آیه۷۳.

[۲] سوره قصص، آیه۵۱.

[۳] سوره احزاب، آیه۶.

[۴] سوره مائده، آیه۵۵.

[۵] سوره بقره، آیه۱۲۴.

[۶] سوره بقره، آیه۳۰.

[۷] سوره ص، آیه۲۶.

[۸] سوره فرقان، آیه۷۴.

[۹] سوره اسراء، آیه۱۶.

[۱۰] المعجم المفهرس، ج۵، ص۴۵۰.

[۱۱] نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه۸۲.

[۱۲] سوره سجده، آیه۲۹.

[۱۳] سوره انعام، آیه۱۵۸.

[۱۴] سوره نمل، آیه۱۴.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹